

در گفتگوی اختصاصی دکتر سید محمد رضا امام
با کیهان فرهنگی مطرح شد:

جایگاه نص در علوم انسانی

محمدامیر خوش صحبتان

علوم انسانی و مبانی آن بحثی است که در سال‌های اخیر بسیار به آن پرداخته شده لکن در بسیاری موارد نگاه متفکرین به این مقوله نگاهی است که مبنای دقیقی از مبادی ورود به بحث علوم انسانی در آن ارائه نشده است. در همین راستا با حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر سید محمد رضا امام ریاست دانشکده الهیات دانشگاه تهران در مورد این مبانی به خصوص نگاه انسان‌شناختی، هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اسلام در مورد علوم انسانی و همچنین رابطه علوم انسانی با فلسفه‌های بشری و نسبت آن با مبانی وحیانی ناب به گفتگو نشستیم.

دکتر امام: در نگاه اومانستی، انسان را بزرگ می‌شمارند اما در چه مسیر و هدفی؟! ما وقتی حرف از انسان می‌زنیم دو روی سکه را مد نظر داریم، وجه مهم انسان، انسانیت اوست نه فقط وجود مادی و غرایز انسان. در اسلام، انسان وقتی به انسانیت کامل می‌رسد که در نظام هستی در برابر خالق خود به عبودیت کامل برسد. این انسان فهمیده که عبد است و به هر نسبت که از این عبودیت کم بشود به همان درجه، انسانیت او کمتر است.

نشان دهیم که آن چه از منبع وحی گرفته شده بسیار بالاتر از مفاهیم بشری است، باید این موضوع را دنبال کرد. در حقیقت در حال حاضر با وجود آن که جهان‌بینی خاص خودمان را داریم، مقلد دیگران شده‌ایم در حالی که این جهان‌بینی‌ها اصلاً با هم قابل جمع نیست.

در مورد تعریف انسان و نگاه اسلام به انسان، خداوند در قرآن مجید، انسان را به عنوان موجود برتر تعریف می‌کند و می‌فرماید «و لقد کرّمنا بنی آدم» و تا آن جا که انسان را برترین موجود می‌داند. «فضلناهم» را در باب انسان می‌آورد. خوب این برتری واقعاً به چیست؟ به شکل و شمایل انسان؟ به خصوصیات فیزیکی-انسان؟ واقعاً اینها نیست؛ برتری انسان به آن قدرت تمیز و تشخیص است که خداوند به انسان کرامت فرموده است. حالا این انسان با قدرت «عقل»- به اصطلاح قرآن قلب- که خدا به انسان داده است باید آن چه برای انسان مناسب است را دریافت کند. آن چه در جهان‌بینی مادی می‌بینیم انسان را در سطح مسایل مادی و غرایز تقلیل داده‌اند و طبعاً با این تعریف، برنامه‌ها و اهداف انسان را به این نقطه منتهی می‌دانند، در حالی که انسان در حد خورد و خوراک نیست و هدف خلقت انسان فقط مسایل مادی نیست. بلکه مسایل مادی نوعاً وسیله‌ای است در جهت کمال انسان. هدف، سعادت انسان است و این که بدانند از کجا آمده و به کجا می‌روند و چه هدفی از خلقت او اراده شده است و این چیزی است که حیوان نمی‌فهمد لکن انسان آن را درک می‌کند. این که انسان حیات را در جهان فانی و مادی منحصر کند و بگوید آن‌هی الا حیاتنا الدنیا و هیچ چیز دیگری نیست، این عین حیوانیت است. در جهان‌بینی الهی، انسان

کیهان فرهنگی: بحث در مورد علوم انسانی و اظهار نظرها و حواشی آن بسیار است، لکن موضوع مهمی که در مباحث علوم انسانی مطرح است مبانی انسان‌شناختی، جهان‌بینی و معرفت‌شناختی این علوم است. به نظر جناب عالی در علوم انسانی دینی ما، از چه منظری باید نسبت به این مواضع بنگریم؟

دکتر امام: همانطور که می‌دانید جهان‌بینی اسلام با جهان‌بینی‌های غیراسلامی تفاوت‌های اساسی دارد. طرز تفکرها و جهان‌بینی‌های متفاوتی در این مکاتب وجود دارد. و به طور کلی براساس جهان‌بینی، انسان می‌تواند به مراحل پیشرفته‌تری دست یابد و بر این مبنا، مفهوم انسان را تعریف کند. در شناخت انسان مثل بقیه موجودات در این عالم اختلاف وجود دارد؛ مثلاً بعضی فردنگر هستند و برخی جامعه‌نگر. اما آن چه ما از اسلام می‌فهمیم آن است که نباید تفکر اسلامی را به تفکر مادی و بشری آلوده کرد. در جهان معاصر در غرب تلاش کرده‌اند که نشان دهند جهان‌بینی خودشان در اصل صحیح است و انسان را بر آن اساس تعریف و متناسب با آن برنامه‌ریزی می‌کنند، در این بین در سرزمین‌های اسلامی نیز تأثیراتی گذاشته شده و بسیاری از تحصیلکردگان مسلمان تحت تأثیر این طرز تفکر قرار گرفته‌اند. و این تا حدی پیشرفته که می‌بینیم وقتی یک سخنرانی می‌کنیم- حتی سخنرانی مذهبی- تا چند اسم پیچیده غربی نگوییم مثل این که سخنرانی گیرایی ندارد. اگر تأمل می‌کردیم در اسلام چه داریم، اصلاً نیازی به مطرح کردن این اسامی نداشتیم، از باب مقایسه خوب است. اما اگر در نهایت



خلیفه‌الله می‌شود و این کجا و جهان بینی مادی کجا؟!

اینها باید مقایسه شود، تا ارزش هر کدام مشخص گردد؛ چرا که با اساس قرار گرفتن جهان بینی است که هدف گذاری برنامه‌های علمی و عملی انسان برای هدف‌های غایی او مشخص می‌شود.

کیهان فرهنگی: آیا در این نگاه، غایت انسان با اهداف علوم انسانی تلازم پیدا می‌کند و به عقیده شما، جهان بینی در فلسفه‌های مضاف و تولید علم اثر می‌گذارد؟

دکتر امام: قطعاً همین است. شما دقت کنید، ببینید که نگاه اومانستی به انسان و نگاهی که انسان را به عنوان ظل‌الله، خلیفه‌الله و به عنوان کسی که دنبال یک سعادت برتری است، چقدر تفاوت دارد. به عبارتی در نگاه اومانستی، انسان را بزرگ می‌شمارند اما در چه مسیر و هدفی؟! ما وقتی حرف از انسان می‌زنیم دو روی سکه را مد نظر داریم، وجه مهم انسان، انسانیت اوست نه فقط وجود مادی و غرایز انسان. در اسلام، انسان وقتی به انسانیت کامل می‌رسد که در نظام هستی در برابر خالق خود به عبودیت کامل برسد. این انسان فهمیده که عبد است و به هر نسبت که از این عبودیت کم بشود به همان درجه، انسانیت او کمتر است.

کیهان فرهنگی: حالا با توجه به این فرمایشات و این نکته که اسلام در نظام‌های هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی مستغنی و خودکفاست. این سوال پیش می‌آید که منبع این سه مبنا کجاست؟ آیا جهان بینی اسلام، همان جهان بینی فلسفی است، یا این که باید معتقد

باشیم این جهان بینی باید منصوص باشد و به فلسفه یونانی تکیه نداشته باشد؟ به نظر شما منبع این سه حوزه در تفکر دینی چیست؟

دکتر امام: اصالتاً علما و متفکرین و دانشمندان اسلامی، آنهایی که در آثارشان بیشتر به دین و معارف وحیانی پایبند بودند، بهتر توانستند در معرفی نظام شناختی اسلام عمل کنند. فلسفه با دین لزوماً تنافر ندارد، لکن نمی‌خواهم بگویم فلسفه در قرآن آمده. معرفت‌شناسی که ما دنبالش هستیم باید منطبق با آن چه انبیا و ائمه (علیهم‌السلام) گفته‌اند باشد. هنگامی که نهج‌البلاغه را مطالعه می‌کنید درمی‌یابند در آن زمان که فلسفه به معنای امروزی آن نبوده است چطور حضرت امیر(ع) مسایل ظریف و عمیق را بیان فرموده‌اند که فلاسفه در برابر فرمایشات آن امام همام خاضع می‌شوند. من می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که این مسایل به یک اصالت برمی‌گردد که آن هم قرآن و اهل بیت است.

کیهان فرهنگی: آیا ما وقتی معتقد باشیم به جهان بینی انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی خالص، آیا به صورت عینی می‌توان به همین فلسفه امروزی که عموماً فلسفه اسلامی مطرح است در باب مبنا قرار دادن در علوم انسانی رجوع کرد؟ آیا این فلسفه با آن جهان بینی و ... مطابق است؟ یا آن که به استخراج نظام شناختی خالص وحیانی با تکیه بر قرآن و معصوم باید پرداخت و بر طبق آن در حیطه نظریه پردازی وارد شد؟ و این فلسفه امروزی و مدار فلسفه یونانی است بخصوص در مفاهیم و مبانی حال این فلسفه در این میان چه

دکتر امام: اصالتاً علما و متفکرین و دانشمندان اسلامی، آثارشان بیشتر به دین و معارف وحیانی پایبند بودند، بهتر توانستند در معرفی نظام شناختی اسلام عمل کنند. فلسفه با دین لزوماً تنافر ندارد، لکن نمی‌خواهم بگویم فلسفه در قرآن آمده. معرفت‌شناسی که ما

دنبالش هستیم باید منطبق با آن چه انبیا و ائمه (علیهم‌السلام) گفته‌اند باشد.

وضعیتی دارد؟

دکتر امام: ببینید قطعاً نباید انکار کنیم که فلسفه‌ای که ما الان می‌گوییم - چه صدرايي، چه مشايي و چه اشراقي - كاملاً مستغنی از مبانی غیراسلامی است. اینها قطعاً ریشه‌هایی قبل از اسلام داشته‌اند و ما این موضوع را انکار نمی‌کنیم که فلسفه اسلامی قطعاً از آنها، مباحثی را گرفته است و ما ادعا نمی‌کنیم که بعد از اسلام، فلسفه تأسیس شده باشد. بنده تأکید می‌کنم که حتی بهترین فلاسفه اسلامی اینطور نیست که هرچه گفته باشند منطبق با آن معرفت‌شناسی صحیح اسلامی باشد و اینطور هم نیست که فلسفه ملاصدرا، حرف آخر باشد. خطا و اشتباه برای غیرمعصوم ممکن است. ما باید این فهم‌های بشری را با معیار وحی و معصومین پیش ببریم و به آن عرضه کنیم، حتی بهترین فلاسفه اسلامی عاری از خطا و اشتباه هستند. ائمه ما فرموده‌اند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته... ما آن تمسکتیم بهما لن تضلوا ابدًا...» یعنی اینها معیارند. و «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» که جداشدنی هم نیستند. این معیار است در اسلام.

ما باید این فهم‌های بشری را با معیار وحی و معصومین پیش ببریم و به آن عرضه کنیم، حتی بهترین فلاسفه اسلامی عاری از خطا و اشتباه نیستند.

کیهان فرهنگی: به نظر جناب عالی، این اشکالات در فلسفه، آیا مربوط به وامدار بودن فلسفه از یونان است، یا مربوط به غیر معصوم بودن فلاسفه و یا...؟

دکتر امام: اسلام، دستور به تفکر و تعقل داده است. فلاسفه‌ای چون ابن سینا، ملاصدرا، شیخ اشراق و... هم رفتند تحقیق کردند و از تفکر فلسفی قبل از اسلام هم وام گرفته‌اند. برخی جاها سعی در تطبیق داشته‌اند که بعضاً توانسته‌اند و بعضاً نتوانسته‌اند تطبیق کنند و در آن مانده‌اند و بعضی جاها هم غفلت کرده‌اند از یک سری مسایل. علی‌ایحال این تهافت و اختلاف و اشتباه‌هایی که در فلسفه به وجود می‌آید یک منشأ ندارد و برخی در اثر وامداری از تفکر یونان است، برخی اشتباه شخصی و برخی از دیگر دلایل، نشأت می‌گیرد.

کیهان فرهنگی: بحث تمسک به ثقلین، طبعاً هم در مقام عمل است و هم در مقام نظر. لذا به نظر حضرت عالی در مباحث علوم انسانی این تمسک به منابع اصلی وحی و معصومین از چه مسیری می‌گذرد، آیا آن را می‌توان با جهان بینی‌ها و فلسفه‌های بشری خلط نمود و به عنوان مبنا در علوم انسانی قرار داد، یا آن که ما باید از نظام شناختی خالص قرآنی با توجه به تعالیم معصومین صحبت به میان بیاوریم و آن را به عنوان پایه و اساس در این گونه مباحث قرار دهیم؟

دکتر امام: اصولاً این دومی صحیح است. البته، عرض کردم بدون آن که ما تفکر فلسفی را نفی کنیم، منتها با تأسیس این نظام در اسلام. با توجه به خاتمیت دین اسلام باید نظام شناختی ارائه شود که بشر هرچه پیشرفت کرد بتواند براساس آن پیش برود و نیازش را از این ساختار و نظام‌شناختی تأمین کند

و سرمنشاء آن فلسفه باشد، نخیر، این متصل به منبع فیض و کرامت است که سعادت‌بخش انسان است و مسیر او را ترسیم کرده است. البته، برخی علوم ممکن است تأثیر خاصی در سعادت بشر نداشته باشد که آنها منظور نیست، چون فقط نوعی اطلاع است. ما می‌گوییم جهان بینی در علوم و جهت‌گیری آن تأثیرگذار است، مانند علم پزشکی که اگر برگشتش به جهان بینی توحیدی نباشد آسیب‌هایی دارد که معلوم نیست سر از کجا درمی‌آورد.

کیهان فرهنگی: یعنی به عبارتی، وحی در علمی مانند علوم تجربی مانند محک، عمل می‌کنند و در علوم مهمتر و عمیق‌تر مثل علوم انسانی خود مبنا قرار می‌گیرند؟

دکتر امام: بله، دقیقاً همینطور است.

کیهان فرهنگی: حالا وقتی ما از بازگشت علوم انسانی به مبناي قرآنی و روایی مفاهیم برمی‌گردیم آیا باید از فلسفه صدرايي یا هر فلسفه دیگری مثل مشاء و اشراق و علوم انسانی که بعضاً از آن تعبیر به علوم انسانی این گونه مکاتب می‌شود بازگردیم، یا از علوم انسانی اسلامی به معنای دقیق آن؛ یعنی از قرآن و معصومین صحبت کنیم. با توجه به این که مثلاً در مبانی فلسفی ما در فلسفه صدرايي، اختلاف زیاد است به طوری که برخی معتقدند معاد فلسفه ملاصدرا دچار اشکال است و یا در انسان‌شناسی، نظر جناب ملاصدرا در مورد زن یا... بیابانگر نگاه خاصی است که دچار انحراف است و نشانگر غیرمعصوم بودن این بزرگواران است. به طور صریح توضیح بفرمایید این بازگشت به منابع اسلام در علوم انسانی چگونه است؟

دکتر امام: ما وقتی که محور را قرآن و اهل بیت قرار دادیم پس هر چیزی را باید با آنها ارزیابی کنیم، نه آن که نفی کنیم، چون اسلام دید نفی علوم را ندارد بلکه برای آنها محک قرار می‌دهد. مثلاً می‌گوید بروید در چین، علم کسب کنید که البته، این بدان معنا نیست که هرچه او گفت صحیح است، این متفاوت است با صحت علوم کسب شده در مورد فلسفه. ما از فلسفه استفاده می‌کنیم اما در عین حال، مثلاً ملاصدرا محور نیست، او خط‌کشی نیست که ما بتوانیم معارف را براساس نظریاتش تطبیق و وفق بدهیم. نخیر، نظریه او را باید با خط‌کش دیگری ببینیم و آن معیار باید دستانمان باشد.

کیهان فرهنگی: یعنی این عبودیت نسبت به معارف قرآن و اهل بیت. که در آنجا فرمودید اینها هم متجلی می‌شود.

دکتر امام: بله، اینجا متجلی می‌شود.

کیهان فرهنگی: به نظر شما، حرکت و سیر انجام شده در مسایل علوم انسانی بخصوص در چند سال اخیر، چه جهتی داشته؟ آیا در مسیر صحیح بوده و یا اصلاً از مبنا جهت‌گیری غلطی داشته

ضرورت تأسیس تأکید دارند؛ یعنی یک وقتی می‌گوییم علوم انسانی به نام علوم انسانی غرب و می‌آییم و خط به خط آن را می‌خوانیم و سعی بر اصلاح آن داریم و یک وقت می‌گوییم با توجه به مبانی و اصالت ارزش و بینش و تأثیر آن بر دانش‌ها، باید حرف از علوم انسانی جدید با مبنای متفاوت بزنیم؟ نظر شما چیست؟

دکتر امام: این که من عرض کردم تطبیق، منظورم این نیست که در تمام زمینه‌ها باید تطبیق انجام گیرد. مثلاً در برخی رشته‌ها، تطبیق‌ها بعضاً تعارضی با منابع ما ندارد و به نظرم این چیزی بود که در انقلاب فرهنگی باید انجام می‌شد و الآن ما به دنبال آن هستیم. ما باید برویم ببینیم کجا کمبود داریم لکن این کارها آن زمان نشد و در واقع با حذف برخی منابع در انقلاب فرهنگی یک کار شکلی صورت گرفت نه اساسی. لذا همانطوری که شما گفتید در جاهایی باید تأسیس شود و به صورت خالص از اسلام برگرفته و مبتنی بر جهان‌بینی و معارف خالص وحیانی باشد و افرادی که این کار را انجام می‌دهند باید خود دانشمندان و آشنایان به معارف دینی باشند و این تأسیس تحقیق در همان چیزهایی است که از قرآن و اهل بیت به دست ما رسیده است. به هر حال، اصل مطلب این است که ما در تمام مسایل باید یک بازنگری کنیم بخصوص در علمی که الآن وجود دارد.

کیهان فرهنگی: بحث میراث اندیشه دینی از متفکرین و بزرگان به ما رسیده است، لذا با توجه به سالگرد شهادت شهید مطهری به عنوان یک متفکر در حوزه اندیشه دینی این میراث را در حوزه‌هایی مانند علوم انسانی چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

دکتر امام: ببینید استاد شهید مطهری در حقیقت یک شخصیتی بود که از معارف در سطوح بالایی برخوردار بود و آثاری که از ایشان باقی مانده غالباً با این اعتقاد که جامعه به این گونه مباحث نیاز دارد مطرح شده است و می‌توان گفت اکثر آثارشان کاربردی است. علاوه بر این، ایشان اسلام‌شناس هم بودند. لکن عرض بنده این است که اسلام و کمال انسانی حد «یقف» ندارد. با توجه به توسعه فکر بشری ممکن است ایشان به جهاتی توجه نکرده باشند و یا اصلاً متناسب با زمان ایشان نبوده باشد لذا ما باید نظر ایشان و امثال ایشان را مطالعه کنیم و براساس مبانی از آنها استفاده کنیم. البته، این برداشت غلط را نیز باید کنار بگذاریم که آثار شهید مطهری متعلق به زمان خودش است و دیگر نیازی به آن نداریم. ما باید با استناد به مبانی اصیل و خط‌کشی و چارچوب معارف دینی به مطالعه آثار ایشان بپردازیم و بر دستاوردهای آن بیفزاییم که این خیلی عالی است.

کیهان فرهنگی: از این که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید، کمال تشکر را داریم.

دکتر امام: من هم تشکر می‌کنم، موفق باشید.



است؟

دکتر امام: من تصورم این است همانگونه که مقام معظم رهبری روی این مساله خیلی تأکید کردند و واقعاً صحبت‌هایشان دردمندانه است. وقتی ما مراجعه می‌کنیم به مثلاً منابع علوم انسانی در بسیاری از رشته‌های مهم در این علوم، مشاهده می‌کنیم مقالات و کتب زیادی نوشته شده و بسیاری از آنها به عنوان منبع درسی قرار گرفته‌اند، آدم می‌بیند که به جای خدمت، آسیب می‌زنند. تیشه به ریشه علوم انسانی اسلامی و بومی می‌زنند. وقتی دانشجویی اینها را بخواند در نتیجه در خدمت فرهنگ اسلام و ایران نیست، تفکرش یک تفکر دیگری است و این راه انحرافی است. البته، کار ساده‌ای نیست که مثلاً در مدت کوتاه انجام گیرد. من پیشنهادم این بود که باید دانشمندان آشنا به معارف اصیل و ارزشی اسلامی و بومی بنشینند کتاب به کتاب و بدون شعاری عمل کردن، خط به خط آن را بخوانند تا کار را مشکل‌یابی کنند. عرضم این است که ممکن است جهان غرب برای خودشان یک فرهنگی در مباحث علوم اجتماعی، اقتصادی و علوم تربیتی و چیزهای دیگر متناسب با فرهنگ خود داشته باشند. آیا ما می‌توانیم فرهنگمان را فراموش کنیم و فرهنگی مانند آنها بسازیم و انسان‌هایی مانند آنها شویم؟! ما اگر تفکر و فرهنگمان برگرفته از منابع اسلامی باشد قطعاً این شاکله و ساختار امروز غرب را نتیجه نمی‌دهد، ما قطعاً حرف‌های بهتر از آنها در این حوزه‌ها داریم لکن کنکاش نکرده‌ایم، به آن چه داشته‌ایم عمق نبخشیده‌ایم.

کیهان فرهنگی: شما در این بحث از ضرورت تطبیق صحبت کردید، حال آن که برخی بر

اسلام، دستور به تفکر و تعقل داده است. فلاسفه‌ای چون ابن‌سینا، ملاصدرا، شیخ اشراق و ... هم رفتند تحقیق کردند و از تفکر فلسفی قبل از اسلام هم وام گرفته‌اند. برخی جاها سعی در تطبیق داشته‌اند که بعضاً توانسته‌اند و بعضاً نتوانسته‌اند تطبیق کنند و در آن مانده‌اند و بعضی جاها هم غفلت کرده‌اند از یک سری مسایل. علی‌احمال این تهافت و اختلاف و اشتباهایی که در فلسفه به وجود می‌آید یک منشأ ندارد و برخی در اثر وامداری از تفکر یونان است، برخی اشتباه شخصی و برخی از دیگر دلایل، نشأت می‌گیرد.